

چرخش اروپا، ماهیت رژیم و چشم انداز جنبش کارگری

اجلاس ۱۷ ژوئن ۲۰۰۲ سران ۱۵ کشور اتحادیه اروپا در لوکزامبورگ در ادامه اجلاس ماه پیش این سران، موضع گیری اخیر دولتهای اروپایی در قبال ایران را تقویت کرده است. قرار شده است کمیسیون وزرا گفتگو با ایران را در سپتامبر آتی در راستای پیمان همکاری های اقتصادی، آغاز کنند (البته بشرط اینکه پارلمان اروپا آنرا تصویب کند - که احتمالاً چنین خواهد کرد). در ماه گذشته بارها نمایندگان کشورهای اروپایی برای استحکام بخشیدن روابط، به ایران سفر کرده و متقابلاً نمایندگان رژیم نیز از سران کشورهای اروپایی دیدن کرده اند. برای نمونه چندی پیش آقای میشل وزیر امور خارجه بلژیک به نمایندگی از وزرای امور خارجه ۱۵ کشور اروپایی وارد تهران شد و گزارشاتی از توافقات با رژیم به اجلاس لوکزامبورگ ارائه داد. پیش از او «کریستو فرپتن» نماینده ویژه اتحادیه اروپا برای مذاکرت با سران رژیم به ایران رفته بود. سفرهای مرتب محمد جواد ظریف معاون وزارت امور خارجه به نقاط مختلف اروپا و همچنین سفر چهار روزه رئیس مجلس شورای اسلامی، مهدی کروبی به فنلاند و سپس سفر خاتم «لیسایکونساری» رئیس کمیسیون سیاست خارجی پارلمان فنلاند به ایران، ۱۴ ژوئن، و مذاکرات آنها در مورد تحولات افغانستان و خاور میانه و حقوق بشر (!)؛ سفر کروبی به اطریش و ملاقات با «توماس کلستیل» رئیس جمهور؛ سفر عباسعلی علیزاده رئیس کل دادگستری استان تهران به «ویسبادن» آلمان و ملاقات وی با دادستان این شهر، دکتر کومر؛ سفر خاتم «آنا لیند» وزیر امور خارجه سوئد به ایران ماه پیش؛ و

غیره، همه نمایانگر تدارکات «ماه غسل» بین سران ۱۵ کشور اتحادیه اروپا و رژیم حاکم بر ایران است.

بدیهی است که افزودن نام «سازمان مجاهدین خلق» به لیست سازمان های تروریستی و موضع گیری سازمان های بین المللی در امن شمردن ایران، بخشی از همین معاملات پشت پرده بوده است.

علل چرخش سران اروپا

علل اصلی چنین چرخشی را بایستی در وضعیت بین المللی دولت های سرمایه داری غربی و همچنین در تحولات درونی رژیم جستجو کرد.

اختلاف اروپا با آمریکا

چرخش سران دولتهای اروپایی بخشاً واکنشی به سیاستهای ماجراجویانه اخیر دولت بوش (و شارون) است.

پس از واقعه ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، دولت بوش برای حل بحران اقتصادی آمریکا حمله بر افغانستان را سازمان داده و پس از آن، زیر لوای «مبارزه با تروریسم» تمام مخالفان خود در جهان سوم را به جنگ طلبید. جورج بوش در سخنرانی ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ خود خطاب به جلسه متحد نمایندگان مجلس آمریکا با نام بردن از ایران، عراق و کره شمالی، به عنوان «محور اهریمنی» به آنها حمله کرد. بوش در این سخنرانی، اعلام کرد که این کشورها در پی تولید اسلحه شیمیایی، بیولوژیکی و اتمی هستند. او اعلام کرد: «با تولید این سلاحهای خطرناک برای توده مردم، این رژیم ها خطر کندن قبر خود را با دست خودشان ایجاد میکنند». بدیهی است که علت اصلی چنین تهاجماتی در وضعیت کنونی نمی تواند صرفاً ماهیت این رژیم ها باشد، زیرا اقدامات تروریستی از جانب دولتهای ایران و عراق تازگی نداشته است. مسئله بر سر

بحران اقتصادی خود آمریکا است. در واقع خود وی در سخنرانی اعتراف کرد که «جامعه آمریکا در یک رکود اقتصادی بسر میبرد».

این سخنرانی بلافاصله پس از ورشکستگی شرکت «انرون»، یکی از بزرگترین سرمایه داران آمریکا ایراد شد. شرکتی که بیش از همه ارتباط سیاسی مستقیم با بوش و حزب جمهوریخواه آمریکا دارد. علاوه بر این، ورشکستگی شرکت هایی مانند وُرد کام، کی - مارت، گلوبال کراسینگ، سان بیم و کل صنعت فولاد هم مطرح است.

(دولت راستگرای شارون نیز در ادامه همین سیاست ماجراجویانه و با همان الفاظ، حمله به شهرهای کرانه باختری رود اردن و مقر یاسر عرفات در رام الله را تدارک دید که منجر به کشتار صدها نفر مردم بی گناه فلسطینی؛ و تخریب زیربنای اقتصادی مانند قطع منابع برق و آب آشامیدنی، دوا و غذا رسانی و غیره شد).

بدیهی است که سیاست تهاجمی یک جانبه دولت آمریکا و قلدر منشی بوش نسبت به مخالفانش در «جهان سوم» با توافق دولتهای اروپایی و متکی بر منافع سرمایه داری اروپایی استوار نبود. گرچه همواره سرمایه داری جهانی از یک سیاست عمومی برای تهاجم به کشورهای جهان سوم استفاده کرده، اما در عین حال، آنها اختلافاتی در تاکتیکهایشان پیدا می کنند. این اختلافات به ویژه پس از پایان یافتن «جنگ سرد» و فروپاشی شوروی شدت گرفت. از اینرو منافع اقتصادی کشورهای اروپایی هم زمان و به شکل یکپارچه الزاماً در تطابق با سیاستهای دولت آمریکا نیست. سخنرانی اخیر نمایندگان کشورهای اروپایی نیز نشانگر این تناقض است.

برای نمونه اخیراً سفیر فرانسه در تهران، «فرانسوا نیکولو»، اعلام کرده است که: «برای فرانسه محور اهریمنی وجود ندارد» (نوروز، ۲۵ خرداد). خانم لبیاسکونساری رئیس کمیسیون سیاست خارجی پارلمان فنلاند در دیدارش با نمایندگان مجلس شورای اسلامی در تهران اعلام داشت که فنلاند: «ادبیات تند آمریکا علیه ایران و محور اهریمنی بودن جمهوری اسلامی را قبول ندارد» (همشهری، ۲۶

خرداد). موضع‌گیری‌های اخیر نمایندگان پارلمان کشورهای اروپایی نشانگر اعتراض آنها به پرخاشگری و سیاستهای ماوراء راست‌گرای حزب جمهوریخواه آمریکا است. در این میان دولت بریتانیا که تا کنون در جبهه آمریکا در هر موردی قرار می‌گرفت، صف خود را برای نخستین بار در دهه پیش، از دولت آمریکا جدا کرده است. البته دولت آمریکا (و اسرائیل) به موضعگیری‌های اخیر سران کشورهای اروپایی علناً اعتراض کرده و ناخشنودی خود را از این چرخش به نمایش گذاشته است.

اصلاح طلبان رژیم

یکی از استدلال‌های محوری سران کشورهای اروپایی برای نزدیکی با رژیم ظاهراً تقویت جناح «اصلاح طلب» در درون رژیم است. نظرات آنها لیند، وزیر امور خارجه سوئد قبل و بعد از رفتن به ایران در روزنامه «داگنس نی هتر» (دان)، یکی از معتبرترین روزنامه‌های سوئد، در تاریخ ۱۶ آوریل ۲۰۰۲ چنین بود: «سفر به ایران در واقع پشتیبانی‌ای بود از نیروهای اصلاح طلب آن کشور». بنا به گزارش «دان» آنگاه آنها لیند اینگونه ادامه می‌دهد که ستمی که در ایران بر مردم روا داده می‌شود، هنوز هم «غیر قابل قبول» است، اما با این وجود، تغییری در کشور صورت گرفته است. او سپس می‌افزاید: «در ایران جریانات اصلاح طلب در حال رشد است. این گروه‌ها می‌خواهند ایران را تغییر داده، مدرن و دموکراتیک کنند و رئیس‌جمهور ایران به این موج تعلق دارد.» بنا به گزارش «دان»، وزیر امور خارجه سوئد می‌افزاید: «برای تمام‌آنهايي که خواهان ایجاد رفورم در ایران هستند، لازم است به آن کشور سفری کرده و از نزدیک با آنها ارتباط برقرار نمود.»

وی ادامه می‌دهد: «سفر به ایران در واقع پشتیبانی‌ای بود از نیروهای اصلاح طلب آن کشور.» (روزنامه «دان» ۱۸ آوریل ۲۰۰۲).

خانم آنها لیند (و سایر سران کشورهای اروپایی) ابتدا بایستی مفهوم خود را از «اصلاحات» در درون رژیم روشن کرده و سپس اقدامات «اصلاح طلبان» رژیم را

برشمارند. چنانچه این عده به دنبال ارزیابی نتیجه اصلاحات و اصلاح طلبی می بودند، کافی بود به وضعیت اسفبار مردم در دوران به اصطلاح اصلاحات رئیس جمهور نظری می افکندند. بهتر بود به جای «مذاکرات» پشت پرده با کسانی که در سرکوب حقوق دمکراتیک کارگران، جوانان و زنان سهیم بوده اند، با نمایندگان این قشرهای تحت ستم به گفتگو می پرداختند. بدیهی است انگیزه سران کشورهای اروپایی کشف و اقعیتها نبوده و چرخش به سوی رژیم را بر اساس منافع اقتصادی سرمایه داران بین المللی بنیاد نهاده اند.

«اصلاحات» به مفهوم حتی بورژوازی آن یعنی مطالباتی نظیر حقوق بیکاری، بیمه های اجتماعی، حق مرخصی با پرداخت دستمزد و غیره، سنتاً به عنوان مطالبات «حداقل» در اواخر قرن نوزدهم توسط پیش کسوتان سوسیال دمکرات، خاتم آنها لئند طرح گشته بود. در ایران «اصلاحات» از این مطالبات سوسیال دمکراسی اواخر قرن نوزدهم هم نازل تر است. در ایران زمانی که حتی دستمزدهای معوقه کارگران از ۶ ماه تا یکسال پرداخت نگشته و رژیم و جناحهای اصلاح طلب آن با وقاحت کارگران بارش اصفهان را دستگیر و زندانی می کنند؛ کارگران جامکو و شادانپور را در مقابل مجلس به گلوله می بندند؛ و کوچکترین اعتراض کارگران را در نطفه خفه می کنند تنها به این علت که کارگران خواهان حقوق عقب افتاده خود شده اند. چگونه مدافعان سران کشورهای اروپایی تصور می کنند که اصلاحات در حال شکل گیری و رشد است؟ خاتم لئند فراموش می کند که خاتمی به عنوان رهبر اصلاحات بیش از ۶ سال است که در حکومت قرار گرفته است. همچنین در ۲ سال پیش اکثریت مجلس شورای اسلامی در دست «اصلاح طلبان» بوده است. و اینکه سرکوب و خشونت علیه کارگران (در مقابل مجلس سال پیش) و دانشجویان (کوی دانشجو ۱۸ تیر سه سال پیش) در دوره همین «اصلاح طلبان» رخ داده است.

«اصلاحات» به مفهوم کسب حقوق بیکاری، بیمه های اجتماعی؛ حق مرخصی؛ «اصلاحات» به مفهوم کسب حقوق دمکراتیک مانند آزادی بیان؛ حق تشکل و

اعتصاب؛ آزادی تأسیس اتحادیه های و تشکل های مستقل کارگری؛ آموزش و پرورش رایگان؛ برای زنان و مردان در تمام سطوح؛ احترام به حقوق بشر؛ حق شکایت و دادگاهی کردن هر مقام دولتی توسط هر شهروند و غیره از مطالباتی هستند که مورد تایید تمام جامعه ایران است. اما، «اصلاح طلبان» - حتی آنان که در اپوزیسیون قرار گرفته اند- خواهان انجام چنین نوع اصلاحاتی نبوده و در عمل کوچکترین گامی در این راه برنداشته اند. زمانی که خامنه ای با یک اشاره جلوی اقدام اکثریت اعضای اصلاح طلب مجلس (به اصطلاح منتخبین مردم) را در مورد آزادی مطبوعات و نشریات خود اصلاح طلبان می گیرد، و حتی یک نفر اعتراض نمی کند. در نتیجه نمی توان از این «اصلاح طلبان» توقع داشت که در مورد مسایل ابتدایی دیگر اقدام کنند.

سران کشورهای اروپایی مسلماً بر این امور واقفند. اما دورویی دولتهای به اصطلاح مدافع آزادی بیان و حقوق دموکراتیک، آنها را به چنین موضع متناقضی می رساند. دفاع از اصلاحات برای مردم ایران در تقابل کامل با دفاع از «اصلاح طلبان» است! بهترین و سریعترین راه برای کسب اصلاحات در ایران انزوای بین المللی رژیم در قدرت است و نه تقویت آن. سران کشورهای اروپایی با چرخش نوین در راستای برقراری پیمان های اقتصادی/سیاسی با رژیم، در عمل نشان داده اند که خواهان اصلاحات در ایران نیستند!

موضع گیری رژیم در مقابل چرخش اروپا

یک روز پس از تصمیم گیری وزرای امور خارجه اروپا در اجلاس لوکزامبورگ، کلیه رسانه های عمومی از این اقدام استقبال کردند. حمید رضا عاصفی سخنگوی وزارت امور خارجه و محمد جواد ظریف معاون وزارت امور خارجه رضایت خود در مورد این تصمیم را اعلام کردند. این واقعه به تنهایی نمایانگر کاهش اختلافات درونی رژیم در مورد جهت گیری به سمت سرمایه داری جهانی است.

بی تردید جناح های هیئت حاکم، کماکان اختلافاتی در مورد نزدیکی به دول سرمایه داران به ویژه دولت آمریکا با یکدیگر دارند. اما، قابل ذکر است که این بار اختلاف در مورد آمریکا تنها زمانی تشدید شد که جورج بوش ایران را «محور اهریمنی» خواند. از این گذشته «اختلافات» دو جناح «اقتدار گرا» و «اصلاح طلب» تماماً به دو نظرگاه طرفدار «غرب» و «ضد غرب» تقسیم نمی گردد. اختلافات درونی رژیم از روز نخست بر سر دو شکل و روش از یک نظام سرمایه داری بوده است. یکی خواهان حفظ وضعیت موجود و ادامه یک نظام و اقتصاد اسلامی (ملوک الطوایفی) با رابطه ای «مشخص» با سرمایه داری جهانی بوده (مانند دولت های سوریه و لیبی)؛ و دیگری خواب بازگشت به دوران طلایی شاهنشاهی را در سر پرورنده است. اولی متکی به تراکم مراکز قدرت و سودجویی های لحظه ای و کوتاه مدت بوده؛ و دومی خواهان تمرکز قدرت و ایجاد یک نظام مدرن سرمایه داری. اختلافات درونی هیئت حاکم همواره بر سر کشمکش قدرت یک جناح در مقابل دیگری بوده است. هیچگاه بر سر سرکوب، ارباب و استثمار کارگران اختلافی نبوده است. سرکوب های اخیر کارگران، جوانان دال بر این واقعیت است. هیچگاه ضدیت با دول اروپایی و آمریکا به درجه استقلال از سرمایه داری جهانی نبوده است. حتی در بحبوحه اشغال سفارت آمریکا و اوج تبلیغات قطع رابطه با «شیطان بزرگ».

نظام حاکم بر ایران شکل ویژه ای از یک نظام سرمایه داری است. همواره کشمکش های درونی ما بین جناح حامی «نظام اسلامی»؛ و جناح طرفدار احیای یک نظام سرمایه داری مدرن متمایل به سرمایه داری جهانی، وجود داشته است. اما، در درازای بیش از دو دهه منطبق سرمایه داری، جناح «معتدل» را قابل قبول تر جلوه داده است.

سرمایه داری جهانی نیز به همین منظور دائماً در حال تقویت جناح متمایل به سرمایه داری «مدرن» بوده است. برای سرمایه داری جهانی وجود یک دولت متمرکز سرمایه داری که گردش سرمایه و سرمایه گذاری را تضمین کند، ضروری

است. بدیهی است که نظام ملوک الطوائفی اسلامی با شکل قرون وسطی قادر به چنین کاری نخواهد بود.

از اینرو است که در درون هیئت حاکم همواره گرایش دوم به اشکال مختلف ظاهر گشته است. در ابتدا دولت بازرگان مدافع این نظریات بود؛ پس از آن بنی صدر، سپس رفسنجانی و خاتمی و اکنون بهزاد نبوی این گرایش را نمایندگی می‌کند. بر خلف نظریات برخی که «اصلاحات» دوره خاتمی را نقطه عطفی در این روند به شمار می‌آورند، مسئله «اصلاح طلبی» به مفهوم گرایش به سرمایه داری جهاتی از روز نخست تشکیل «حکومت جمهوری اسلامی» وجود داشته است. تنها تفاوت در اینست که در وضعیت کنونی، این گرایش تقویت گشته است. امروز، تسلیم شدن جناح «اقتدار گرا» (به علت عمق بحران اقتصادی و سیاسی)، به منطق روند سرمایه داری در ایران؛ مشاهده می‌شود.

برای نمونه اخیراً محمد خزاعی، معاون وزیر اقتصادی، اعلام کرده است که رژیم با دولت آمریکا مسئله دارد اما با «تاجران آمریکایی اختلافی ندارد»! گویا تجار آمریکایی پدیده جدایی از دولت سرمایه داری آمریکا هستند! رژیم ایران با وجود جاروجنجال‌هایی ضدآمریکایی در سه ماه اول سال جاری ۳۰ میلیون دلار کالا به آمریکا صادر کرده و ۹ میلیون دلار رجنس آمریکایی به ایران وارد کرده است (رادیو آزادی- ۱۵ ژوئن ۲۰۰۲). بدیهی است که کلیه سفرهای اخیر سردمداران رژیم به کشورهای اروپایی و ارتباطات اخیر با آمریکا در خفا و بدون مشورت و حتی اجازه جناح «اقتدار گرا» غیر عملی می‌بود. واضح است که امروز دو جناح هیئت حاکم در مورد برقراری روابط اقتصادی و سیاسی با دول سرمایه داری اروپایی (و سپس دولت آمریکا) به نظریات مشترکی رسیده اند. البته اختلافات همواره از جانب برخی از مهره های راستگرای رژیم ابراز خواهد شد، اما این اختلافات عمدتاً جنبه تزئینی داشته و در راستای عوامفریبانه برای جلب رضایت پایه های «حزب الله» رژیم تدوین شده اند. دو جناح رژیم، امروز به نیکی درک کرده اند که برای حفظ نظام

کنونی و قدرت سیاسی خود بایستی به چنین منطقی در جهت همسویی با دول سرمایه داری جهانی تن دهند. به سخن دیگر، احیای یک نظام سرمایه داری مدرن جهانی سومی (نظیر نظام شاهنشاهی) در دستور روز قرار گرفته است.

چشم انداز جنبش کارگری

احیای یک نظام سرمایه داری مدرن و مرتبط به سیاستهای بانک های جهانی و نظام سرمایه داری جهانی، به مفهوم سرازیر شدن سرمایه های خارجی و همچنین دلارهای سرمایه داران ایرانی مقیم خارج، به ایران خواهد بود. سرمایه دارهای خارجی که سالها در انتظار سرمایه گذاری های کلان در صنایع ایران بوده و به علت عدم تضمین سرمایه توسط رژیم، سرمایه های خود را در خارج از مرزهای ایران متمرکز کرده بودند، در دوره آتی با وارد کردن وسایل یدکی، تعلیم دادن تکنیسین ها و تکنوکراتها، مدیران حرفه ای، وارد صحنه بکر اقتصادی ایران خواهند شد. همواره یکی از دردهایی که «اصلاح طلبان» از آن رنج برده اند، کمبود مدیران حرفه ای در کارخانه های بوده است. برای نمونه، مسعود بهنود در مصاحبه اخیر خود با رادیو آزادی از غیر حرفه ای بودن مدیران شکایت کرده و یکی از علل عدم توفیق اصلاحات را اینگونه ارزیابی می کرد.

به گردش افتادن چرخ های کارخانجات، همراه است با اشتغال کارگران در سطحی عالی تر و منظم تر از گذشته. با اشتغال کارگران، به تدریج نا اطمینانی و ناامنی شغلی (ترس از دست دادن شغل) در میان کارگران کاهش یافته، و این روند به نوبه خود اعتماد به نفس در میان کارگران را تقویت خواهد کرد. اما؛ این روند به اینجا خاتمه نخواهد یافت. سرمایه داری نوپا و مدرن که سالهای سال به علل عوامل مختلف نظیر جنگ؛ سرکوب، سیاستهای اشتباه اقتصادی و ندانم کاری های سران رژیم (به ویژه جناح اقتدار گرا) از معرکه عقب افتاده است، برای جبران عقب افتادگی، مجبور به اعمال شدت «کار» خواهد شد. ماشین آلات نوین و پیشرفته،

مدیران تحصیلکرده و وارد به امور مدیریت، برنامه ریزی های عقلایی اقتصادی، شدت کار را در میان کارگران افزایش داده و در نتیجه کارگران را محکوم به تحمل استثمار مضاعف خواهد کرد. استثمار مضاعف همراه با اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر، نیز خود نشانگر مرحله نوینی از مبارزات کارگری است.

برای نخستین بار در بیش از دو دهه حاکمیت سرمایه داری، تضاد «کار» و «سرمایه» به شکل ملموس تر و مشخص تر از پیش ظاهر می گردد. همچنین ابزار کار، هم سرمایه داران و هم کارگران نیز تغییر خواهد کرد. اگر در گذشته تحمیل یک «قانون کار» قرون وسطی ای همراه با سرکوب عریان کارگران بخشی از سیاست رژیم بود؛ در دوره آتی، «قانون کار» نوین ظاهرا مترداف با قوانین و عرف های بین المللی تدوین می گردد. به سخن دیگر، اگر در دوره پیش گردن کارگران را با شمشیر قطع می کردند، در دوره آتی «سر» کارگران با پنبه بریده خواهد شد.

ابزار کار سرمایه داران برای اعمال استثمار مضاعف، ایجاد نهاد ها و قوانینی است که مورد پذیرش بانک های بین المللی و دول سرمایه داری جهانی قرار گیرد. البته، تدارک ایجاد چنین روندی در چند ساله پیش زمینه ریزی شده است. برای نمونه «باز سازی تشکیلاتی خانه کارگر» (به نقل از حسن صادقی)؛ فعال شدن «خانه کارگر» در مورد مسایل کارگری تشکیل و برجسته کردن «حزب اسلامی کار» و «کانون عالی شوراهای اسلامی»؛ بازتاب دادن شعارهای محوری کارگران؛ طرح، توضیح ضرورت «اعتصاب کارگری» در نشریه «کار و کارگر»؛ و غیره، همه نشانگر تدارکات اصلاح طلبان برای زمینه ریزی دوره ارباب و استثمار کارگران در محتوای یک نظام سرمایه داری نوین است.

با کمی کنکاش در نوشته های اصلاح طلبان، منظور واقعی این مدافعان سرمایه داری نوین از طرح مسایل کارگری روشن می گردد. برای مثال جعفر کامبوزیا نماینده مردم زابل، در مصاحبه ای اعلام می دارد که اعتصابات بشرطی مورد پذیرش نظام بایستی قرار گیرد که به مثابه «آخرین راه حل کارگران باشد و

لطمه ای از جانب آن متوجه نظام و اقتصاد کشور نشود» (اعتصاب حق کارگران است، کار و کارگر، ۱۲ دی). همچنین دکتر ناطق پور، جامعه شناس و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران، می گوید: «هر چند اعتصاب کارگری می تواند به عنوان یک روش مؤثر عمل کند، اما باید توجه داشته باشیم که این روش معمولاً بایستی از حمایت قانون برخوردار باشد. زیرا در جامعه ای که اعتصابات کارگری به عنوان مقابله با دولت و ساختار سیاسی کلان کشور تلقی می شود، بدیهی است که این عمل با پیچیدگی و پیامدهای منفی برای کارگران همراه خواهد بود» (اعتصابات کارگری؛ ضرورت و امکان، کار و کارگر، ۱۱ دی). ویا، حسن صادقی، رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی که اعتصاب را یک ضرورت توصیف می کند، اما، می گوید: «اعتصابات باید از گرایشات سیاسی به دور باشد.» (اعتصاب، حق انکار ناپذیر کارگران است، کار و کارگر، ۱۱ دی).

به سخن دیگر، مدافعان بورژوازی در درون جنبش کارگری، مسئله اعتصاب کارگری را بشرطی می پذیرند که از محتوای واقعی خود خارج گردد. حتی در کشورهای سرمایه داری اروپایی هیچگاه صحبت از برگزاری اعتصاب بدون لطمه زدن به اقتصاد نمی شود. نظریه پردازان رژیم بایستی توضیح دهند که چگونه کارگران می توانند دست از کار برداشته و اعتصاب کنند و در عین حال به اقتصاد لطمه نزنند؟ بر خلاف نظریه پردازان رژیم، اعتصاب سلاحی اقتصادی و در عین حال سیاسی، در دست کارگران است، برای خارج از شدن از مدار قوانین تحمیلی دولت سرمایه داری. اگر قرار باشد که اعتصابات در چارچوب قوانین سرمایه داری و با اجازه کسانی که در حال استثمار کارگران هستند صورت گیرد، دیگر نام آن «اعتصاب» نمی شود! اعتصابات کارگری به منظور کسب حقوقی است که سرمایه داران به آن تن نمی دهند. اعتصاب حربه ای است در دست کارگران برای به نمایش گذاشتن قدرت خود. در طول حتی یک اعتصاب کارگری کوتاه مدت، کمیته اعتصاب توسط کارگران ساخته می شود. وجود کمیته اعتصاب برای سازماندهی

است. کمیته اعتصاب نطفه اولیه قدرت کارگری در مقابل قدرت سرمایه داران است. توفیق و شکست یک اعتصاب نشانگر وجود یا عدم وجود قدرت کارگران در جامعه است. ادامه اعتصاب و سراسری شدن آن می تواند مسئله قدرت دوگانه (کارگری یا سرمایه داری) را طرح گردد. اعتصاب می تواند تناسب قوای در سطح سراسری به نفع کارگران تغییر دهد. آن می تواند مسئله قدرت کارگری و برکناری قدرت بورژوازی را طرح کند. پس بدیهی است که، بحث در مورد «اعتصابات در چارچوب قوانین دولت» بورژوازی، یک بحث سراپا کاذبی است.

از اینروست که کارگران بایستی قوانین خود را برای امر سازماندهی تدوین کنند. تدوین این قوانین نیز بدون وجود تشکل مستقل کارگری غیر ممکن است. تشکل مستقل کارگری نمی تواند همراه و یا در کنار نهادهای دولتی صورت پذیرد، زیرا کلیه نهادهای ساخته شده توسط دولت سرمایه داری ابزاری برای ارباب و کُند کردن روند بازسازی جنبش کارگری اند. در رأس این نهادی های دولتی، «خانه کارگر» قرار گرفته است. برای تحقق ابزار مستقل کارگری، تمام ابزار دولتی بایستی بی قدرت شوند.

نظریات انحرافی در اپوزیسیون کارگری

یکی از نظریات انحرافی در اپوزیسیون کارگری متکی بر این اعتقاد است که «خانه کارگر» قابل اصلاح و ترمیم بوده، و نقش کارگران پیشرو فعالیت در درون این نهاد و رادیکال تر کردن آنست. یکی از نظریه پردازان این گرایش انحرافی «یدالله خسروی» است که در مصاحبه اخیر خود با مجله «اندیشه جامعه» نظریات خود در مورد «خانه کارگر» را چنین اعلام می دارد. مصاحبه کننده، نظر یدالله خسروی را در مورد «خانه کارگر» جویا می شود، مبنی بر اینکه عده ای از منقدان کارگری، «خانه کارگر» را نهادی «دولتی» و غیر مستقل می دانند. یدالله خسروی در پاسخ می گوید که یکی از ایرادات «خانه کارگر»، اینست که آن نظیر یک حزب سیاسی است. زیرا

که در «مرام نامه» آن مسایلی نظیر: «پشتیبانی از مبارزه ی ملیتها مستضعف جهان که در راه حق و آزادی مبارزه می کنند» و «مبارزه علیه... نژادپرستی و صیهونیسم...» عنوان شده است. از اینرو به اعتقاد او «خانه کارگر» تشکلی است مانند یک حزب سیاسی و نه یک تشکل مستقل کارگری و «نمی توان آنرا یک تشکل صنفی» نامید. و اینکه در مرام نامه «خانه کارگر»، «مرز بین تشکل سیاسی و تشکل صنفی مخدوش شده است» (بهتر است یدالله خسروی نشان دهد که در وضعیت ایران چگونه می توان مسایل صنفی را از سیاسی کارگران جدا کرد- حتی در کشورهای اروپایی سندیکاها ی کارگری به مسایل سیاسی نیز می پردازند). ایراد دیگر او اینست که رهبران «خانه کارگر» را مهندسین تشکیل می دهند و نه کارگران (اندیشه جامعه ۲۳، اردیبهشت ۸۱، ص ۴۰). و در انتها به نقل و تایید موضع حسن صادقی رئیس «شوراهای اسلامی کار» می گوید: «بازسازی تشکیلاتی خانه کارگر امری ضروری است» (همانجا، ص ۴۱). سپس به توضیح مفهوم تشکل مستقل پرداخته و چنین می گوید: «تشکل مستقل اقتصادی کارگران، که در برگیرنده کلیه کارگران... بدون در نظر گرفتن مسلک، رنگ پوست، جنسیت، تعلق فرد به گروه سیاسی و غیره باشد. این تشکل در برگیرنده ی همه ی کارگرانی است که محیط مشغول کارند و هیچ تابلوی ورود ممنوعی هم ندارد» (همانجا، ص ۴۲).

در نتیجه، یدالله خسروی اصولاً اعتراضی به دولتی بودن «خانه کارگر» نداشته و تنها خواهان اصلاح و یا «بازسازی تشکیلاتی» آن نهاد هست. منطق بحث او اینست که چنانچه مسایل سیاسی از مرام نامه «خانه کارگر» خارج گشته و کارگران به جای مهندسین در رأس کار قرار گیرند، دخالت و شرکت کارگران در چنین نهادی بلا ایراد است. بدیهی است که چنین نظری از بنیاد یک نظر مماشات جویانه با دولت سرمایه داری است.

اول؛ این کارگر با سابقه (دبیر سندیکای سابق کارگران پالایشگاه نفت) و به ظاهر مخالف دولت سرمایه داری، هنوز مفهوم دولت سرمایه داری را، پس از سال ها

«فعالیت» در درون جنبش کارگری، درک نکرده است. او مفهوم «دولت» را مخدوش می‌کند. از یکسو، می‌گوید «تشکل مستقل کارگری بایستی مستقل از دولت و احزاب سیاسی باشد» (همانجا، ص ۴۲) و از سوی دیگر خواهان اصلاح «خانه کارگر» است. او همانند سایر گرایش‌های مماشات‌جو در درون جنبش کارگری در سطح جهانی، دولت را تنها نوعی «حکومت» می‌پندارند (قوای مقننه، اجرایی و قضایی). در صورتی که مفهوم دولت از دیدگاه نیروهای ضد سرمایه‌داری فراتر از اینهاست. دولت سرمایه‌داری نه تنها شامل حکومت سرمایه‌داری، مجلس، ابزار سرکوب و نیروهای مسلح است، که شامل دستگاه‌های تبلیغاتی، مساجد، رسانه‌های جمعی، مراکز آموزشی و همچنین نهادهای صنفی و سیاسی آن نیز می‌شود. تمام این مؤسسات دست در دست یکدیگر استثمار طبقه کارگر را تضمین می‌کنند. در نتیجه، نهادی به نام «خانه کارگر» نیز بخشی از دستگاه تحمیق و سرکوب کارگران است و بدین منظور طرح ریزی شده است. کافی است به ادعای خود «خانه کارگر» توجه شود: «دوری و نزدیکی در خانه کارگر با دولت‌ها یا تصمیمات آنها با نحوه‌ی نگرش به منافع کارگران گره خورده است. هیچ‌زمان دشمنی کامل... حاکم نبوده است» (این‌جا خانه‌ی همه‌ی کارگران است، روابط عمومی خانه کارگر، اندیشه‌ی جامعه ۲۳، ص ۷۶ - تاکید از ماست). بدیهی است که مفهوم استقلال از دولت بایستی شامل استقلال از «خانه کارگر» نیز باشد. زیرا این دو بهم پیوند خورده‌اند.

دوم، بازسازی نظام سرمایه‌داری مدرن و استقرار «اصلاح‌طلبان» دولتی نیاز به نهادهایی در درون طبقه کارگر نیز دارد. «خانه کارگر» و «کانون عالی شوراهای اسلامی کار» و «حزب اسلامی کار» همگی برای به تحکیم نظام سرمایه‌داری به شکل نوین آن طراحی شده‌اند. بنابراین مبارزه صنفی/سیاسی کارگران در راستی تشکیل تشکل مستقل کارگری بدون مبارزه با این نهادها امکان‌پذیر نخواهد بود. «خانه کارگر» ابزاری است در دست سرمایه‌داری برای سرکوب و ارباب کارگران.

مابین تشکل های مستقل کارگری و «خانه کارگر» هیچ آشتی ای وجود ندارد. یکی ناقض دیگری است.

سوم، یدالله خسروی تصور می کند دولت بورژوازی قادر به داشتن طرفداران نظام سرمایه داری در درون کارگران نمی باشد. او می گوید تشکل مستقل کارگری نمی تواند تابلوی ورود ممنوع برای کارگران داشته باشد. واضح است برای ورود کارگران به تشکلهای مستقل کارگری نبایستی ممنوعیتی وجود داشته باشد. اما تکلیف کارگرانی که هم در کارخانه مشغول به کار هستند و هم کارگر زاده شده اند، اما در عین حال بخشی از دولت سرمایه داری هستند چه می شود؟ کارگرانی که امروز در رأس نهادهایی مانند «حزب کار اسلامی» و یا «خانه کارگر» قرار گرفته اند، همانهایی هستند که به نمایندگی از طرف سرمایه داران در درون طبقه کارگر مشغول تدارک اعمال استثمار مضاعف هستند. مگر در زمان شاه به قول خود یدالله خسروی، «سازمان کارگران» متشکل از کارگران ساواکی وجود نداشت؟ (همانجا، ص ۴۰). بدیهی است که تشکل مستقل کارگری که قرار است مستقل از دولت باشد بایستی از همه اجزا کارگرانی که مدافع دولت سرمایه داری موجود هستند، نیز مستقل باشد. برای تشکلهای مستقل کارگری «تابلوی ورود ممنوع» وجود ندارد، مگر برای حامیان سرمایه و طرفداران نظام سرمایه داری. واضح است که انگیزه یدالله خسروی در درون جنبش کارگری از طرح شعار «تابلو ورود ممنوع وجود ندارد»، باز کردن درهای تشکل مستقل بر روی «خانه کارگر»ی هاست. و از این طریق چشمک زدن به رژیم سرمایه داری مدرن آتی.

کسانی که امروز در اپوزیسیون چپ کارگری، خواهان ایجاد پلی میان پیشروی کارگری و «خانه کارگر» هستند، نه تنها خدمتی به جنبش مستقل کارگری نمی کنند، بلکه خود به سدی در مقابل جنبش کارگری مبدل می گردند. مبارزه با «اصلاح طلبان» دولت سرمایه داری جدا از افشا و انزوای مدافعان همسویی با نهادهای دولتی، نیست.

کارگران پیشرو و کل طبقه کارگر (و کل جامعه) خواهان اصلاحات به مفهوم کسب حقوق دمکراتیک و ایجاد فضای آزاد برای چانه زنی و دفاع از حقوق صنفی و سیاسی خود هستند. اما، هدف دولت سرمایه داری از «اصلاحات» با هدف کارگران از اصلاحات متفاوت است. این دو نوع «اصلاحات» در آتیه در مقابل یکدیگر قرار می گیرند.

بیست تیر هزار و سیصد و هشتاد و یک